

نشریه دانشکده ادبیات تبریز

شماره دوم سال دهم

۱۴۴۷

تابستان سال

بقلم آقای ترجانی زاده

تأثرات خاقانی از شعرای تازی و پارسی

بدون تردید خاقانی یکی از قصیده سرایان بزرگ ایران است و تسلط و قدرتی عجیب بر ابداع الفاظ و ابتکار معانی دارد و گذشته از اینها طنطنه و شکوهی را که در شعر خاقانی بوفور مشهود و محسوس است مشکل است در آثار دیگر شاعران یافت . در شعر خاقانی از نظر لفظی هیجان و حرکتی خاص دیده میشود که تأثیر آن شبیه نواهای مهیج و شورانگیزی است که از آلات طرب برمیخیزد و ولوله و غوغائی در شنونده برمیانگیزد . بعقیده من کمتر شاعری مانند خاقانی بموسیقی اوزان عروضی آشنا بوده است . او در انتخاب محور شعری مهارتی بسزادارد و در تشبیهات و استعارات و کنایات متهور و گستاخ است و باتکای اطلاعات فراوانی که در علوم و فنون زمان خود دارد در استعمال کلمات و اصطلاحات بی باک و بی پرواست ، ولیکن یگانه صفت بارزی که از لحاظ شعر و شاعری خاقانی را از دیگر قصیده سرایان مشخص و ممتاز میسازد همان دبدبه و طنطنه و شکوهی است که در اشعار او پدیدار است و الحق

آن لقبی را که در ادبیات عرب باعشی داده اند و اورا صنّاجه گفته اند زیرا که در شعرش زمزمه و صدائی (انعکاس صوت) هست و گوئی که در موقع انشاد شعر او کس دیگر نیز همراه و هم آواز باشما آنرا میخواند بتمام معنی درباره خاقانی صدق میکند و من بالعیان این حالت را در شعر خاقانی می بینم . او علاوه بر دانشهای معمول زمان خویش با اصطلاحات دین مسیح نیز آگاه بوده است و گفته اند اینگونه اطلاعات او معلول آن است که مادرش در آغاز کار دین نصاری داشته است و لیکن بدون شك قرب مسافت شهر و دیار خاقانی بسرزمین مسیحیان و همچنین وسعت دایره مطالعات او در این باب مؤثر بوده است . چنانکه خاقانی غالب آنست که ارجوزه شیخ مدرک بن محمد شیبانی را که در حق معشوق ترسای خود سروده و در کتب ادبی عربی انتشار یافته و خیلی قبل از عصر خاقانی بوده دیده است و در قصیده مشهور بمطلع « فلك کثر و تر است از خط ترسا » .. الخ « نظر بآن قصیده داشته است . اکنون ما آن قسمتی که از قصیده مورد استفاده است عیناً در این مقام نقل میکنیم و در ذیل آن تفسیر لغات و اصطلاحات قصیده را که تا کنون شرحی بر آن نه بزبان عربی و نه فارسی بنظر نرسیده است مینگاریم تا مورد استفاده ادبا و فضلا قرار گیرد :

یا عمر و بالحق مع اللاهوت	والروح روح القدس والناسوت
ذاك الذی فی مهده المنعوت	عوض بالنطق عن السکوت
بحق ناسوت بیطن مریم	حل محل الریق منها فی الفم
ثم استحال فی القنوم الا قدم	یکلم الناس و لما یفطم
بحق من بعد الممات قمصا	یوماً علی مقداره ما قصصا
و کان لله تقیاً مخلصاً	یشفی ویبری اکمهاً و ابرصاً
بحق حی صورۃ الطیور	و باعث الموتی من القبور
و من الیه مرجع الامور	یعلم ما فی البر و البحور
بحق من فی شاهخ الصوامع	من ساجد لربه و راکع
یکی اذا مانام کل هاجع	خوفاً من الله بدمع هاجع
بحق قوم حلقوا الرؤسا	و عالجوا طول الحیاة بوسا

مشمعلین یعبدون عیسی
بحق شمعون الصفا و بطرس
بحق حزقیل و بیت المقدس
هظهرآ من كل سوء قلبه
و نال من مولاه ما احبه
من نافع الادواء للمجنون
من بركات النخل و الزيتون
و عيد اشمونی و عيد الفطر
و عيد مرمارى الرفیع الذكر
والدخن اللاتی بكف الحامل
و من دخیل السقم فی المفاصل
قاموا بدين الله فی البلاد
حتى اهتدى من لم يكن بهاد
ساروا الى الاقطار يتلون الحكم
ساروا الى الله ففازوا بالنعيم
من منزل التحريم و التحليل
يرويه جيل قدمضى عن جيل
بحق لوقا بالحكيم الراجح
من كل غاد عنهم و رائح
و المذبح المشهور فى النواحي
من راهب باك و من نواح
و شربك القهوة كالفرصاد
بطول تقطيعك الاكباد
بالحمد لله و بالتثزیه
عن كل ناموس له فقيه
و بعض اركان التقى و الحلم
موتهما كان حياة الخصم
و الجائليق العالم الربانى

و قرعوا فى البيعة الناقوسا
بحق مارمریم و بواس
بحق دانیل بحق یونس
فى نینوى اذ قام يدعوره
و مستقیلا فاقیل ذنبه
بحق ما فى قلة المیرون
بحق ما یؤثر عن شمعون
بحق اعیاد الصلیب الزهر
و بالشعائین الجلیل القدر
و عيد شعیا و بالهیاكل
یشفى بها من خبل كل خابل
بحق سبعین من العباد
وارشدوا الناس الى الرشاد
بحق ثنتی عشرة من الامم
حتى اذا صبح الهدى جلال الظلم
بحق ما فى محکم الانجیل
و خبر ذی نبا جلیل
بحق مرعید التقى الصالح
و الشهداء بالفلا الصحاح
بحق معمودیه الارواح
و من به من لابس الامساح
بحق تقریک فى الاعیاد
بما بعینک من السواد
بحق ما قدس شعیا فیہ
بحق نسطور و ما یرویه
شیخان کانا من شیوخ العلم
لم ینطقا قط بغير الفهم
بحرمة الاسقف و المطران

والقس والشماس والديرانى
بحرمة الهجبوس فى اعلى الجبل
وبالكنيسات القديمات الاول
بحرمة الاسقوفيا والبيرم
بحرمة الصوم الكبير الاعظم
بحق يوم الذبح فى الاشراق
والذهب الابريز لالاوراق
بكل قداس على قداس
وقربوا يوم خهيس الناس
والبطرك الاكبر و الرهبان
وما رقولا حين صلى وابتهل
وبالمسيح المرتضى وما فعل
وما حوى مغفر رأس مريم
بحق كل بركة و محرم
و ليلة الميلاد و التلاقى
بالفصح يا مهذب الاخلاق
قدسه القس مع الشماس
و قدوه الكاس لكل حاس^۱

تفسير لغات قصيده :

منعوت : موصوف به پاکی = منزه

ريق : آب دهان .

استحاله : تحول ازحالی بهحالی وتغيير ماهيت دادن

قنوم : مخفف اقنوم واقانيم ثلاث يعنى سه اصل که در مذهب مسيح تعبير ميشود از
آن به آب و ابن و روح القدس، پس روح القدس عبارت از اقنوم سوم است در دين مسيح
ولى در دين اسلام عبارت از جبرئيل است .

لما يفطم : يعنى هنوز از شير باز گرفته نشده از مصدر فطم يعنى باز گرفتن
كودك از شير .

قصصا : از مصدر تقصيص بمعنى بريدن لباس وغيره وال ف آن برای اطلاق است

قمصا : از مصدر تقميص يعنى پوشاندن پيراهن بتن كسى و الف برای اطلاق

است و هر دو فعل مجهول ماضى اند و در قدیم معمول بوده که پيراهن بتن مرده ميکردند

اکمه : کور

ابرس : كسى که بر اندامش داغهای سپید باشد .

۱- منقول از کتاب ثمرات الاوراق الموشى به هاشم کتاب المستطرف ، الجزء الثانى ص ۳۲-۳۵

شامخ : بلند

هاجع : خفته

هامع : اشك روان

حلقوا : از مصدر تحلیق که در اینجا بمعنی تراشیدن است

بیعه : کلیسای دیر

مشمعلین : بضم میم و فتح شین از باب رباعی مجرد از مصدر شمعله بمعنی شتافتن

استقاله : در این جا بمعنی طلب عفو و بخشایش

اقاله : عفو و بخشایش و صرف نظر کردن از تقصیر . مستقیلا از مصدر استقاله

است و اقیل فعل مجهول ماضی از مصدر اقاله است .

زهر : جمع ازهر بمعنی درخشنده .

خابل : در اینجا بمعنی شیطان یا جن

خبل : مصدر است بمعنی فاسد کردن عقل .

اقطار : ممالک .

جالالظلم : یعنی روشن کرد تاریکیها را .

فازوا : یعنی نائل شدند .

جیل : بمعنی اهل يك قرن .

فلا : جمع فلات بمعنی بیابان

صحاصح : جمع صحصح یعنی زمین هموار و بی آب و علف .

تقدیس : تطهیر .

صلی : نماز خواند .

ابتهل : دعا و تضرع کرد .

فرصاد : توت .

مغفر : کلاه زره و صبغی را نیز گویند

قهوه : شراب

اشراق: طلوع و تاییدن آفتاب. ذهب ابریز: زرناب و خالص.

حاسی: نوشنده و شارب

ناسوت: جنبه جسمانی و طبیعت بشری.

لاهورت: جنبه روحانی و الهی

قله: بمعنی کوزه هم آمده است و قله کوه نیز معروف است

ادواء: جمع داء بمعنی درد و مرض

میرون: احتمال دارد اسم کوهی باشد که روغن میرون را از نباتات آنجا

اول گرفته اند

فرهنگ اصطلاحات قصیده:

(۱) حضرت مسیح سه روز تمام در قبر بود و بعد از سه روز قیام کرد و این را

مسیحیان عید قیام میگویند.

(۲) مریم مجدلیه زنی که دیوانه بود و حضرت مسیح او را شفا داد و مریم مادر

یوشا از طرفداران مسیح بوده است و با خود حضرت مریم مادر میشوند سه مریم

(۳) تراشیدن سر جزء رسوم راهبان است

(۴) مارمریم یعنی مریم مقدس

(۵) بولیس کسی است که دو سه سال بعد از عروج مسیح ایمان آورده و از

قوم یهود بوده است

(۶) لوقا پزشکی بود یونانی که در فلسطین زندگی میکرد و با حضرت مسیح

آشنا شد و ایمان آورد و از حواریون انجیل نویس است

(۷) متی از باجگیران دولت روم و یهودی بود و بعد ایمان آورد و از حواریون

انجیل نویس است

(۸) مرقس یکی از حواریون انجیل نویس است

۱- در شرح اصطلاحات اولاً رعایت ترتیب نشده تا نیاً بسیار مطالب زائد که مفید

بنظر رسیده ضمیمه گردیده است.

- (۹) یوحنا یهودی بود و از حواریون انجیل نویس است
- (۱۰) دانیال و یونس و حزقیل از پیغمبرانند
- (۱۱) نینوی همان شهری که حضرت یونس مأمور دعوت آنجا شد .
- (۱۲) جلجتا بمعنی جمجمه و قلعه کوهی است که حضرت مسیح را آنجا دازدند
- (۱۳) شمعون از حواریون بود و او را پطرس هم میگویند و کلمه پطرس بمعنی سنگ و صخره است و گویند این لقب را از آن سبب بوی داده اند که بمنزله سنگ بنای دین است
- (۱۴) میرون نوعی از روغن است که از چند چیز ترکیب یافته و آن را روی نان فطیر میریزند و بعد نان را تکه تکه نموده و بین اهل کلیسا توزیع میکنند و ضمن مراسم مخصوصی کشیش بادست خود آن تکه ها را در دهان آنها میگذارد و رمز تکه تکه شدن بدن حضرت مسیح است
- (۱۵) اشمونی اسم زنی است مقدس که روز مخصوصی را مردم بنام او عید می گرفتند
- (۱۶) عید الفطر همان عید فطیر یهودیان است
- (۱۷) شعیا از پیغمبران بزرگ یهود است . ولی عیدی باین نام فعلا موجود نیست
- (۱۸) هر روز یکشنبه در کلیساها عود و کندر میسوزانند و بخور میدهند که هم تعطیر است و هم رمز استجابت دعا زیرا که بخار متصاعد میشود
- (۱۹) زمانی که یهودیان تحت سیطره دولت روم بودند يك تشکیلات مذهبی داشتند که در رأس آن هفتاد تن از کهنه و غیر هم قرار گرفته و بنشر دین یهود مشغول بودند و سبعین عباد اشاره به آنهاست و آن تشکیلات سان هیدرین نام داشته
- (۲۰) کلیه حواریون حضرت مسیح اعم از انجیل نویس و غیر آن دین مسیح را در ممالک مختلف منتشر ساختند
- (۲۱) مرایتا يك کلمه سریانی است و بمعنی گله است ؛ میگویند واعظ چون شبان است و مستمعین مرایتا و گله او هستند کلمه مرعید معرب آن است

(۲۲) عشای ربانی عبارت است از شامی که بیاد آن شامی که حضرت مسیح در روز پنجشنبه روز ماقبل صلب باشاگردان خود برگزار کرد که در آن شام نان را پاره پاره نمود و فرمود این امر بمنزله پاره پاره شدن بدن من است و بعد پیاله را پر از مشروب کرد و گفت این بمنزله خون من است که در راه گناهان شما ریخته شده و بعد از رفتن من این شام و شراب را با هم بخورید و مرگ مرا یاد کنید و فعلا این عشای ربانی از مراسم بسیار اساسی و معمول و متداول میباشد و بعضی از مسیحیان هر یکشنبه این رسم را انجام میدهند اگرچه روز آن را از پنجشنبه به یکشنبه برده اند.

(۲۳) اسقف : خلیفه یا واعظ

(۲۴) عید فصیح : عید قیام مسیح است

(۲۵) مطران يك مقام روحانی است

(۲۶) جانلیق : رئیس اساقفه ، از یونانی **Katholicos** بمعنی عام که بر رئیس

اساقفه اطلاق شود

(۲۷) قس : کشیش یا قشه

(۲۸) شماس معاون کشیش و کوچکترین مقام روحانی است از سریانی بمعنی خادم

(۲۹) دیرانی : ساکن دیر

(۳۰) بطرك یکی از مقامات عالی روحانی است

(۳۱) مار گولیت یا مار جولیت یکی از مقدسین و مفسرین کتاب مقدس و خیلی

بعد از نسطور بوده است و در شعر به لفظ مار قولاً آمده

(۳۲) مغفر رأس مریم ممکن است کنایت باشد از تصویری که بشکل ماه در

پیرامون سر مریم در تصویرات معمول است و نیز ممکن است رنگی باشد که حضرت

مریم یا یکی از مریم‌های مقدس دیگر بموی سر خود میزده‌اند زیرا مغفر بمعنی صیغ

ورنگ آمده است

(۳۳) صوم بزرگ روزه پنجاه روزه پیش از قیام تا قیام و صوم کوچک

بیست و پنج روز در وسط زمستان است

(۳۴) بر که حوضی بوده در زمان حضرت مسیح آب آن را کد که گاه بگاه این آب بحرکت درمیآمد و هر کس اول خود را در آن آب میانداخت شفا می یافت و هر مرضی که داشت بر طرف میشد

(۳۵) لیلۃ التلاقی عبارت است از شب قبل صلب مسیح که آنحضرت با شاگردان خود محرمانه ملاقات کرد

(۳۶) الذهب الابریز کنایت است در مذهب مسیح از ایمان و زندگانی بی گناه و بی آرایش و خالص

(۳۷) شهداء ممکن است اشاره بشهادت حواریون باشد که بجز یوحنا که بمرگ طبیعی مرده همگی شهید شدند^۱.

(۳۸) در دین مسیح ایمان بتعمید روح نیز وجود دارد چنانکه در تعالیم مسیحیت مشهور است که خود آنحضرت از روح القدس تعمید^۲ روحی یافته است

(۳۹) قربانی در مذهب مسیح دو نوع است یکی باذبح است و یکی بصورت محرقه که دود آن با آسمان میرود

(۴۰) نسطور مؤسس مذهب نساطره که گویا یونانی بوده است و سربانیها غالباً نسطوری بوده اند که مار شمعون در رأس کلیسای نساطره قرار گرفته است و مار شمعون اسم عام شده و مرکز فعلی این مذهب در موصل است. ظهور نسطور تقریباً در قرن دوم میلادی بوده است

۱- عنوانی است که تحت آن عنوان در بیستم مارس (نهم ماه شرقی) چهار سرباز از سربازخانه شهر سباست که نمیخواستند به بتها پرستش کنند از طرف کفار مورد مجازات قرار گرفتند و آنها را در روی بر که ای که یخ بسته بود قرار دادند که بدین ترتیب جان سپردند و سپس جسد آنها را سوزاندند.

۲- تعمید جسمی عبارتست از مراسم مخصوصی که در کلیسا انجام میشود و پس از آن بچه مسیحی میگردد.

(۴۱) خون مسیحیان هستهٔ نمو و تکامل مسیحیت است که بزمین افشانده میشود یعنی از فدا شدن در راه دین نباید باک و پروا داشت و این تقریباً ضرب المثل مذهبی است

بطوریکه ملاحظه میشود بجز چهار واژه: برنس و ملکا و عازر و سکو با باقی کلمات قصیده خاقانی همه در ارجوزه شیخ مدرک بن شیبانی بکار رفته است و با احتمال قوی خاقانی آن ارجوزه را مورد مطالعه قرار داده است زیرا بنا بنقل کتاب «نمرات الاوراق» - که در هامش کتاب المستطرف در مصر بچاپ رسیده - از کتاب مصارع العشاق تألیف ابوالدین ابوحنان ابن ارجوزه و سرگذشت آن مدتها قبل از سال ۴۴۳ هجری قمری شهرت یافته است یعنی در حدود ۱۵۰ سال پیش از مرگ خاقانی. از اینگونه تأثرات در دیوان خاقانی کم نیست برای نمونه در اینجا اشاره بدو مورد دیگر میشود: یکی تأثر خاقانی از بحتری (متولد بسال ۲۰۶ - ۲۸۴) است در قصیده ایوان مدائن زیرا بحتری از مشاهیر شعرای عرب بوده و بطور قطع دیوان شعرا و از نظر خاقانی گذشته است، زیرا با آنهمه تبحر و اطلاع که شاعر شروان را در ادبیات عرب بوده بعید بنظر میآید که دیوان بحتری را ندیده باشد. هر چند در وزن و قافیه این دو قصیده وجه شبیهی در میان نیست و در مضامین ابیات هم موارد تشابه بسیار اندک دیده میشود ولیکن در بابت و محرم و هدف و غایت که عبارت از بیان احساسات شاعرانه در مشاهده طاق کسری و تنبیه و اعتبار از انقلاب روزگار و وصف ایوان مدائن و شوکت و شکوه پادشاهان باستانی ایران باشد هر دو قصیده اتحاد تمام دارند، و الحق درجهٔ احساس و تأثر بحتری در این قصیده سزاوار هر گونه تحسین و ستایش است زیرا که او ایرانی نبوده و ایوان مدائن که برهان جلال و عظمت باستانی ایران است از مفاخر اجداد و نیاکان قوم او نبوده است و صرفاً بشکرانهٔ منت و نعمتی که پادشاهان ایران بر سیف ذی یزن پادشاه یمن در جنگ با حبشه رو داشته‌اند و همچنین بداعی حقیقت پرستی و هواخواهی از عظمت و بزرگی ایران قدیم این قصیده را سروده است چنانکه

خود او نیز در آخر قصیده این نکات و مطالب را تصریح کرده است :

ذاك عندي و ايست الدار داری باقتراب منی و لا الجنس جنسی
غیر نعمی ' لاهلها عندهلی غرسوا من ذكائها خیر غرس

در قصیده خاقانی جنبهٔ تشبیه و اعتبار غلبه دارد و در قصیده بحتری وصف ایوان کسری و تصویر عظمت و قدرت انوشیروان و پادشاهان ایران اکثر ابیات قصیده را فرا گرفته است. و بالخصوص دو نکتهٔ بسیار مهم در اوایل قصیده بنظر میرسد یکی آنکه شاعر زمانی که از هر طرف غم و اندوه بر روح او چیره گشته و جفای اهل روزگار او را خسته و دل شکسته ساخته است رخت سفر بر بسته و عزم زیارت ایوان مدائن میکند تا بدین وسیله دل اندوهگین و قلب مجروح و حزین خود را تسلی بخشد و با چشم خود بیوفائی و ناپایداری روزگار را در این آئینهٔ عبرت مشاهده کند. دوم آنکه بحتری با آنکه خود عرب است و رسم شاعران عرب ندبه و گریه بر اطلال و دمن معشوقه‌های خود بوده در این قصیده میگوید شاعر باید بر چنین آثار و اطلالی که مظاهر بزرگی و عظمت و نمودار تحول و انقلاب دور زمان است گریه و ندبه کند نه بر خرابه‌های خرد و محقری که در وسط بیابانهای وحشتزای افتاده است. بحتری در این چکامه که شمارهٔ ابیات آن پنجاه و شش است چهل و پنج بیت را تماماً بوصف ایوان کسری و عظمت شاهان ایران تخصیص داده است و یازده بیت اولش سر آغاز و مقدمه و تمهید اینکار است.

این نقد و تحلیل که جز بیان حقیقتی بیش نیست بهیچ روی از قدر و منزلت خاقانی در نظر ما نمی‌کاهد و منافای بزرگی او نیست بلکه جلالت قدر او را بیشتر جلوه‌گر میسازد. زیرا در برابر بحتری اگر چنین شاهکار ادبی در زبان فارسی پدید نیامورد به ادبیات فارسی لطمه و خللی وارد میگشت پس او بیان بفرض کفایتی کرده و نقص مهمی را بر طرف ساخته است و بنابراین لایق تجلیل و تعظیمی فراوان است و بهمین جهت قصیده ایوان مدائن خاقانی در اوایل دورهٔ تجدد و نهضت علمی و ادبی ایران اهمیت بسزائی یافت و مورد ستایش بسیار شد و گذشته از اینها قصیده

خاقانی از لحاظ ادبی همانطور که در بالا اشاره شد یکی از شاهکار و هنرهای شاعرانه بشمار می‌آید و مشتمل بر بدایع تشبیهات و استعارات و تلمیحات بسیار است و در ابداع معانی بهیچوجه خاقانی مزاحم بحتری نشده و بکلی تغییر مسیر داده و راهی دیگر در پیش گرفته است و این مطالب خود دلیل عظمت مقام و بلندی پایه اوست. خلاصه این قصیده خاقانی در موضوع خود برابر دیوانی است و در جهان شعر و ادب زبان فارسی موجب بسی آبرو و افتخار است.

دوم تأثر خاقانی از صنوبری شاعر معروف عرب: این شاعر اندکی بعد از خلافت مأمون عباسی بدنیا آمده جد او صنوبر صاحب بیت الحکمة مأمون و طرف توجه آن خلیفه معارف پرور بوده است. وی در وصف طبیعت و باغ و گلزار اشعار بسیار سروده که بنام «روضیات صنوبری» شهرت یافته و اوقصائد و قطعاتی در مناظره بین گلها ساخته است از جمله در یکی از قصائد خود مناظره‌ای بین نرگس و گل بابونه و سوسن و شقائق و بنفشه و یاسمن و خیری و گل سرخ ترتیب داده است. و نیز یکی از قطعات خود را به مناظره گل و نرگس تخصیص داده است. ظاهر آنست که خاقانی با آنهمه آگاهی و احاطه که بر ادبیات عرب داشته روضیات صنوبری را از نظر گذرانیده است و در قصیده مشهور خود به این مطلع:

زدنفس سر به پیر صبح ملمع نقاب خیمه روحانیان گشت معنبر طناب

نظری به اشعار صنوبری داشته زیرا که ذکر اسامی گلها در هر دو قصیده

مشترک اند.

تأثرات خاقانی از انوری: اکنون برای روشن کردن موضوع بنقل مقدمات دو

قصیده از انوری و خاقانی پرداخته و نظریات خود را در ذیل آنها خواهیم نگاشت.

۱- برخی از روضیات صنوبری در مجانی الادب الحدیثه صفحه ۲۱۸ جلد سوم از

منشورات الاداب الشرقیه، چاپ بیروت سال ۱۹۴۸ مندرج است.

قصیده انوری

چو شاه زنگ بر آورد لشکر از مکن
 چو بر کشید شفق دامن از بسیط هوا
 هلال عید پدید آمد از کنار فلک
 نهان و پیدا گفتمی که معنیست دقیق
 خیال انجم و گردون همی بحسن و جمال
 یکی چو فندق سیم و یکی چو مهره زر
 بهیچ منزل و مقصد نیامدم که درو
 مقیم منزل هفتم مهندسی دیدم
 پیش خویش برای حساب کون و فساد
 وزو فرود یکی خواجه ممکن بود
 خصال خوبش چون روی دلبران نیکو
 پنجم اندر از ایشان زمام کش ترکی
 بگزر آهن سای و بنیزه صخره گزای
 فرود از آن بدو منزل کنیز کی دیدم
 رخس زمی شده چون لعل و بر بطنی بکنار
 وزان سپس بجوانی دگر گذر کردم
 صحیفه نقش همی کرد بیدوات و قلم
 فرو کشید سراپرده پادشاه ختن
 شب سیاه فرو هشت خیمه را دامن
 منیر چون رخ یار و بخرم چو قناعت من
 ورای قوت ادراک در لباس سخن
 چنان نمود که از کشت زار برگ سمن
 یکی چو لعل بدخشان یکی چو درعدن
 مجاوری نبداز اهل آندیار و دمن
 دراز عمر و قوی هیکل و بدیع بدن
 نهاده تخته مینا و خامه آهن
 بروی ورای منیر و بخلق و خلق حسن
 ضمیر پاکش چون رای زیر کان روشن
 که گاه کینه ببندد زمانه را گردن
 بتیر موی شکاف و به تیغ شیر اوژن
 بنفشه زلف و سمن عارضی و سیم ذقن
 که بانوای حزینش همی نماند حزن
 که بود در همه فن همچو مردم یک فن
 بدیهه شعر همیگفت بیزبان و دهن

قصیده خاقانی

دوش چو سلطان چرخ تافت بمغرب عنان
 شام مشعبد نمود حقه ماه و بلعب
 چون سپر زر مهر گشت نهان زیر خاک
 گشت ز تیر شهاب روی هوا پرسنان
 مهره زرین مهر کرد نهان در دهان
 ناچرخ سیمین ماه کرد پدید آسمان

مطر دسرخ شفق دست هوا کرد شق
 راست چو از آینه عکس خیال پری
 از بر ایوان ماه بارگهی بود خوب
 نسخت اسرار غیب دفتر او بر کنار
 وز بر آن بارگاه بزمگهی بود خوش
 سروقد ولاله روی ماه رخ و مشکموی
 وز بر آن بزمگاه نوبتی خسروی
 خسرو شمشیر و شیر باعث لیل و نهار
 وز بر آن نوبتی خیمه ترکی که هست
 آتشی کز هوا آب سر تیغ او
 وز بر آن خیمه بود خوابگاه خواجه‌ای
 مفتی کل علوم خواجه چرخ و نجوم
 وز بر آن خوابگاه طارم پیری مسن
 برده بهنگام زخم در صف میدان جنگ

در این قصیده خاقانی تشبیب و تغزل به هفت ستاره گردان سپهر (سبعة سیاره
 باصطلاح هیأت قدیم) میکند . چنانکه در سر آغاز چکامه پیداست برای ماه تأثیری
 قائل نمیشود و فقط بعد از صفت غروب آفتاب و شب و شفق بوصف طلوع هلال اکتفا
 می‌ورزد و بعد از ماه بترتیب از پائین بی‌الا بشش ستاره سیاره باقی یعنی عطارد و زهره
 و شمس و مریخ و مشتری و زحل اشاره کرده و برای آنها طبق عقاید و افکار منجمین
 صفات و خصال و خصائصی قائل میشود و هر یکی را بتأثیری که خاصه او است می‌ستاید.
 باید دانست که در نجوم قدیم عطارد را مدبر و کار آگاه عالم دبیری و نویسندگی و
 زهره را مظهر جهان عشق و جمال و رقص و شادی و موسیقی و خورشید را مصدر فیض

و نمو و تکامل گیاهان و جانداران و معادن (موالید ثلاث) و مؤثر در اوضاع دریا و کان و غیرها و مریخ را منشاء جنگ و خونریزی و حوادث ناگوار و غم انگیز و مشتری را سرچشمه سعادت و بخت و اقبال و زحل را که بالاتر از همه قرار گرفته است ستاره نحس و شوم می پنداشتند و بنا بر همین جمله اخیر است که طغرائی در لامیه العجم میگوید

فان علانی من دونی فلا عجب لی اسوة بانحطاط الشمس عن زحل

هر چند اینگونه عقاید و آراء ظاهراً بکلی بی اساس و بی پایه و بی معنی و خرافه محض است و محققین علما و هیأت قدیم که بنای نظریات ایشان در حدود شرایط و امکاناتی که داشته اند حتی المقدور بر دلایل متقن عقلی و براهین محکم ریاضی بوده و هرگز به چنین خیالات و اوهام که دام عوام است گرفتار نبوده اند و لیکن شاید بعضی از ایشان زمانی که دیده اند کالای علم و دانش ایشان کاسد و بی رواج است و باز دیده اند که هر کسی از جایی بنوایی رسیده و از راهی به جاهی بهره مند گردیده است ایشان هم خواسته اند برای جلب قلوب متنفذین و صاحبان مقام و طبقات مختلف عوام طریقی بیندیشند تا در بعضی مواقع مورد نیاز و مرجع امور مردم باشند از این روی این خرافات نجومی و مباحث سعد و نحس و غیره را بمیان آورده اند و بمنظور تأسیس و تکمیل این بحث برای هر ستاره ای نوعی از تأثیر قائل شده اند و گاهی این مسائل را با موضوعات فلسفی نیز در آمیخته و مسأله تأثیر آباء علوی در امهات سفلی را پیش کشیده اند البته دائره این موضوع در اوائل خیلی محدود بوده و بعد از ایشان متدرجاً این مقوله وسعت یافته و نیمه عالمان و شیادان و فریبکاران این سخنان یاوه را به شکل کتاب در آورده اند و آنرا ضمیمه علوم نجوم حقیقی ساخته اند و در لفافه کلمات گنده و ضخیم و بزرگ ولی مجوف و تو خالی و بی اساس مدتها با عقل ناقص و قاصر این مردم که هنوز هم در همه جا گرفتار هزار گونه خرافاتند بازی کرده اند و شیادان اهریمن خوی ابلهان و گمراهان را دستخوش هوی و هوس خود قرار داده اند همانطور که شعر در اصل خود یکی از هنرهای برجسته و ستوده بشر است و لیکن شاعران از روی ناچاری برای آنکه محل معاش یا جاه و مقامی بدست آرند و لااقل از بی هنران مطلق در زندگی عقب نمانند قریحه سرشار و طبع

هنر زای خود را ناگزیر در مداحی و ستایشگری این و آن که یکی از رسواترین ردائل اخلاق انسانی است بکار برده‌اند و بهمین ترتیب خرافات در بسیاری از علوم و فنون و مذاهب ادیان راه یافته است که پیراستن حقایق از این آلودگیها هنوز برای روشن بینان و خردمندان بسیار دشوار است. و لیکن باید یاد آور شد که شاعر از همه گونه معلومات استفاده میتواند بکند و افسانه‌ها و خرافات و تخیلات و همه اینها منابع و سرچشمه‌های شعر می‌باشد و فکر و خیال شاعر آزاد است چنانکه شاعران استفاده‌های بسیارشایان توجه از این مقوله‌ها کرده‌اند.

باری برگردیم به اصل موضوع. مقصود خاقانی از ایوان‌ماده و بارگاه عطارد و بز مگاه زهره و نوبتی (خیمه و بارگاه) خورشید و خیمه مریخ و خوابگاه زحل افلاک و یا بروجی است که محل و مقر این ستارگان می‌باشد و معلوم است چون شاعر در مقام مدح این ستارگان بر آمده میدان توصیف و مبالغه در شأن آنها را وسیع تر کرده است مثلاً در باره مشتری که اخترگران گفته‌اند مظهر سعد است او باین مقدار اکتفا ننموده و آنرا مفتی کل علوم و صاحب و صدر زمان نیز شمرده است. اکنون هنگام آنست که بقصیده انوری نیز که در بالا درج گردیده توجه کنیم تا درجه تأثیر خاقانی از انوری نیک روشن گردد. در این مقام لازم است این نکته را متذکر گردیم که خاقانی ترتیب انوری را کاملاً معکوس ساخته است یعنی انوری در سیر و سفر آسمانی خود حرکت نزولی اختیار نموده یعنی از بالا به پایین و خاقانی حرکت صعودی یعنی از پایین بیابا، ولی تمام مفهومات و مضامین هر دو قصیده یکی است فقط تفاوتی که بین دو قصیده موجود است اختلاف و تغایر وزن و قافیه و تفنن در عبارات است. حالاً بعد از خواندن هر دو قصیده بر خواننده مکشوف میگردد که طنطنه و طمطراق خاقانی بیش از انوری است ولی استواری و محکمگی بیان و متانت لفظ و ابتکار معانی از انوری است و بیجهت نیست که شعر شناسان قدیم انوری را سرآمد قصیده سرایان زبان فارسی بحساب آورده و گفته‌اند:

هر چند که لابی بعدی
فردوسی و انوری و سعدی

در شعر سه تن پیمبرانند
اوصاف و قصائد و غزل را